



گفتگویی با محمدرضا سرشار پیرامون ادبیات دینی

فقرتئوری در ادبیات واقعیت گرای اسلامی

فاطمه خلخالی استاد

از نظر شما چه داستان هایی را - حالا چه داستان کوتاه و چه رمان - می توان در زمره ادبیات دینی و یا مذهبی قرار داد؟

ما سه دسته از آثار را جزو ادبیات مذهبی می دانیم. نوع سراسر است و صحیحش، داستان هایی است که به وقایع صدر اسلام، زندگی رسول اکرم (صل الله علیه و آله و سلم)، پیامبران دیگر، ائمه (علیهم السلام)، صحابه و مجاهدان آن زمان می پردازد که معمولا در شکل امروزی، باز آفرینی و بازنویسی داستانهایی است که در تاریخ ثبت است. مورد دوم، داستانهایی است که ملهم از این آثار است. یعنی شما به طور مستقیم رد پای آن رویدادهای تاریخی را نمی بینید، ولی به نوعی همان ارزشها و مضامین به طور تقریبا صریح از این آثار مستفاد می شود. دسته سوم

محمدرضا سرشار، شاید نیازی به معرفی نداشته باشد. قصه گوی برنامه رادیویی ظهر جمعه در دهه ۶۰. پدر بزرگی که تنها ۲۸ سال داشت. صدای گرمی که از دنیای قصه ها و حماسه پهلوانی های قهرمانان برای شنوندگانش داستان می گفت. حضور او در مشهد به مناسبت روز قلم، فرصتی را دست داد تا با او پیرامون ادبیات دینی یا مذهبی به گفتگو بنشینیم. سرشار هم اکنون، با عنوان رئیس علمی گروه ادبیات اندیشه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو هیئت علمی این مرکز پژوهشی مشغول به کار است.



آثاری هستند که به طور مستقیم نمی توانید نکات مذهبی را از آنها استخراج کنید، اما بعد از مطالعه آن، احساسی متعالی و معنوی در مخاطب پدید می آید که این گونه آثار حتی ممکن است از نویسندگان غیرمذهبی هم صادر شود. در واقع هر اثری که بتواند میل به رشد و کمال را در مخاطب ایجاد کند، ولو اینکه مستقیم به ارزش های مذهبی خاصی اشاره نکند و هیچ آیه، حدیث، و یا نامی هم از شخصیت های مذهبی در آن نباشد، از نظر ما ادبیات مذهبی است. به نظر من در زمان حاضر، نوع سوم برای اکثریت مردم جهان و جوانان مفیدتر و موثرتر است. افرادی که خودشان عقاید مذهبی دارند، با دو نوع اول هم ارتباط برقرار کرده و تاثیر می گیرند. اما برای مخاطبانی که نسبت به دین وضعیت خنثی دارند، نوع سوم موثرتر می افتد، تا به تدریج آنها را به سمت و سویی که مدنظر است سوق دهد.

با توجه به این که در داستان نویسی به معنای امروزی، باید به ویژگی و عنصری چون پیرنگ داستانی و روابط علت و معلولی حوادث پایبند بود، چه طور می توان زندگی ائمه (علیهم السلام) را که در آنها خرق عادت و معجزه هم اتفاق افتاده، در قالب داستان و رمان در آورد؟

نکته اول این است که، احکام داستان نویسی احکام الهی نیستند که از آسمان نازل شده باشند و غیر قابل تغییر باشند. بلکه در طول زمان، دچار تغییر و یا تکامل می شوند. وجود مکاتب ادبی متعدد که بعضا کاملا متضاد مکاتب ماقبل خود هستند، نشانگر این مطلب است که هیچ کدام از اینها مطلق نیستند. چرا که اگر این طور بود، دو چیز متضاد نمی توانستند با هم به زندگی ادامه داده و پیروان خاص خود را نیز داشته باشند. بنابراین تا حدودی باید آنها را جدی گرفت. رابطه علت و معلول، يك اصل ارسطویی است که تقریبا از دوهزار و پانصد سال پیش در ادبیات بوده است. درست است که جهان براساس علت و معلول است، ولی علت و معلولی که در ادبیات ارسطویی مطرح است و امروز هم در ادبیات رئالیستی دنبال می شود، فقط ماتریالیستی است. در حالی که ما باید بنا به عقاید خودمان تعریفش کنیم. چون جهان هستی از دیدگاه ما محدود به ماده نیست. چیزهای غیر مادی هم وجود دارد که ما نمی بینیم ولی حضورشان را احساس می کنیم. ضمن این که بعضی از این عوامل غیرمادی، در همین جهان مادی دخالت دارند. مثلا به تعبیر استاد مطهری، دعا از چیزهایی است که می تواند کاملا در عالم ماده تصرف کرده و تغییر ایجاد

کند، در حالی که خود دعا ماده نیست. بنابراین ما با تعمیم رابطه علت و معلولی به دامنه عوامل غیرمادی، موافقیم و با قبول این مسئله، مواردی هم که در ادبیات دینی بعضا با علت و معلول مادی قابل توجیه نیست، توجیه پذیر می شود.

به عبارت دیگر، ادبیات واقعیت گرای اسلامی، در تعبیر ما، جهان واقعیت را منحصر به حواس پنج گانه نمی داند و با این تعبیر ما هم برای خودمان رابطه علت و معلول داریم. ما امدادهای غیبی را که ممکن است در داستان های مذهبی اتفاق بیافتد، دقیقا مبتنی بر علت می دانیم؛ چرا که از نظر فلسفه اسلامی چیزی در جهان وجود ندارد که علتی نداشته باشد و ما چیزی به نام تصادف و اتفاق نداریم. منتهی علل بعضی از این مسائل بر ما مکشوف نیست. مسئله پیرنگ هم مسئله ظریف و مهمی است. نویسنده اگر بخواهد فقط به تاریخ و رویدادهای تاریخی آن اکتفا کند، کارش از نظر ساختار دچار اشکال می شود. یکی از خلاقیت های نویسنده، روی چهارچوب و اسکلت داستانش است. یعنی او چیزی را در تاریخ کم و اضافه می کند. زمانها و رویدادها را به عقب و یا جلو می برد و به این ترتیب پیرنگ مورد نظرش را طراحی می کند. ما نمی توانیم پیرنگ را رد کنیم و اتفاقا فرق يك داستان تاریخی با خود روایت تاریخی در پیرنگ مشخص می شود. بسیاری از نویسندگان فقط يك پرداخت داستانی روی وقایع تاریخی انجام می دهند که باعث می شود بسیاری از آنها دچار اشکالات اساسی در پیرنگ شوند در حالی که این نقص و ایراد قابل حل است. این هنر نویسنده است که در کارش اعمال خلاقیت کند.

البته من بحثم بیشتر بر سر باورپذیر ساختن وقایع در ادبیات مذهبی بود. ما این مشکل را در شخصیت پردازی هم داریم. چرا که شخصیت های ائمه (علیهم السلام) و شخصیت های برجسته اسلام ممکن است در نظر مخاطبان هم چون نقش قهرمانان قصه های کهن جلوه کنند و این باز در تقابل با شخصیت پردازی مدرن قرار می گیرد. آیا ما می توانیم تئوریهای خاصی را تعریف کنیم که ضمن حل این مشکلات، به کار ادبیات داستانی مذهبی بیاید و تا حدی برای نویسندگان راه را از چاه مشخص کند؟

مسئله قابل تاملی است. نکته اینجاست که عمده ی این ابهام ها به خاطر آن است که ما هنوز تعریف درستی برای داستان نویسی اسلام نداریم و مبانی و اصولش را بیان نکرده ایم. هر مکتب فکری و عقیدتی باید به همراه خودش مکتب ادبی و هنری خودش را بیاورد.

در واقع هر اثری که بتواند میل به رشد و کمال را در مخاطب ایجاد کند، ولو خاصی مستقیم به ارزش های مذهبی حدیث، و یا نامی هم از شخصیت های مذهبی در آن نباشد، از نظر ما ادبیات مذهبی است.



مذهبی بوده است، یعنی از حرکات موزونی که در مقابل بت ها و یا هنگام عبادت و خواندن اوراد انجام می داده اند بگیرد تا کلام عمده کتابهای مقدس که وزن و قافیه و گاهی هم سجع دارد. اینها و دلایل متعددی که پژوهشگران غیر مذهبی آنها را نوشته اند، یکی از پشتوانه های عظیم ما در هنر و ادبیات است که باید آنها را بازخوانی کرده و مبانی و اصولی را از آنها را استخراج کنیم. و دیگری هنر مذهبی ای است که همین امروز در همه جهان وجود دارد و در وجوه مادر با هم مشترک اند، مثل الهیات. بنابراین، هنر مذهبی اعم از مسیحی، یهودی، زرتشتی و همه ادیان الهی دیگر، یک وجه عام و مشترک دارند. همین الان هم این هنرها وجود دارند و بخش قابل توجهی از هنرمندان غرب هم، هنرمندان مذهبی هستند. منتهی چون مترجمان ما عمدتاً لائیک هستند، کمتر این آثار را ترجمه می کنند، در حالی که آنها آثار بسیار ارزشمندی در هنر مذهبی دارند. ما از همه این منابع می توانیم استفاده کنیم تا اصول مکتب مورد نظر خودمان را تبیین کرده و بعد دوباره به جهان عرضه کنیم تا مذهب های دیگر بتوانند از حاصل کار ما بهره بگیرند.

به نظر شما هنگام نوشتن داستانهای مذهبی که از نظر تاریخی به قرن ها پیش برمی گردند، باید دغدغه ی مدرن بودن و معاصر بودن را هم داشت؟

به هر حال جهان مرتب در تغییر و تحول است. مدرنیزاسیون یا اعتقاد به مدرنیته به این معنی که هر چیزی که جدیدتر است بهتر است، به نظر من چیز غلطی است. در صنعت و علوم تجربی، بشر مدام در حال پیش رفتن است، اما در علوم انسانی همیشه پیش نمی رود و بعضی وقت ها عقب تر هم می رود، چون به هر حال خصوصیات عام انسانی یک خصوصیت مشترک است و خیلی هم با زمان تغییر نمی کند. کسانی آمده اند این مسائل عام بشری را احصا کرده اند. حدوداً هفده، هجده مورد شده، مثل عشق و حسد و غضب و شهوت و غیره. از روزی که بشر به دنیا آمده تا امروز، همین هاست. منتهی جلوه هایش در هر زمان فرق می کند. زمانی بر اثر حسد، قائلیل هابیل را می کشد، امروز جور دیگری این کارها را می کنند. این مسائل هیچ گاه کهنه نمی شود، چرا که این ها جزو غرایز و فطریات انسان است. بنابراین بعضی از شناخت های قدیمی - منظور شناخت از انسان است - می تواند از شناخت های امروزی خیلی صحیح تر باشد. بهترین شناختی که از انسان داده شده، شناختی است که خداوند در کتاب آسمانی قرآن داده

کما این که در غرب اندیشه های بسیار نازل تر از دین ما، مکاتب خاص خودشان را ایجاد کرده اند. ما در این باره تلاش های پراکنده ای از ابتدای انقلاب تا به امروز داشته ایم و من به تفضیل اینها را در فصلی از کتابم که زیر چاپ است آورده ام، منتهی باید به کمال برسد.

بعد ما می توانیم بگوییم در ادبیات و هنر، پیرو (به قول بعضی از دوستان) مکتب «واقع گرای متعالی شیعه» هستیم و این هم از مبانی و اصولش است. سپس به منتقد اجازه می دهیم که بتواند با این مبانی کار را نقد کند. ما اصلاً مدعی نیستیم که رئالیسم ماتریالیستی می نویسیم و به همین دلیل، منتقدان نه می توانند و نه باید با آن اصول، داستانهای مذهبی را نقد کنند. نکته دوم اینکه حقایق جهان نباید خودشان را پایین بیاورند تا به سطح فهم و درکهای کوتاه برسند، بلکه باید مردم را کمک کنیم عقولشان را ارتقاء بدهند تا بتوانند حقایق بالاتری را درک کنند. این باورپذیری مربوط به تربیت فکری گذشته افراد است. ما که می توانیم حقایق عالم هستی را مسخ کنیم که ذهن های محدود بپذیرند. البته این نکته را هم باید مدنظر داشت که داستان حتی در شکل رئالیستی ماتریالیستی موجودش هم، از دو واقعیت پیروی می کند. یکی، واقعیت بیرونی است و دیگری درونی. در واقعیت بیرونی، نویسنده سعی می کند فضایی ایجاد کند که اعمال و وجوه شخصیت های او در آن فضای ویژه باور پذیر به نظر برسند. شما همان آدم را اگر از آن فضای درونی حتی داستان های رئالیستی، بیرون بیاورید اصلاً باورپذیر نیست. این هنر نویسنده در آن بخش جهان درونی داستان است. منطقی که در آن جا ایجاد می کند، باعث می شود داستان هایش قابل پذیرش شوند. مثلاً، الان حدود پنجاه سال است در ادبیات جهان، رئالیسم جادویی مطرح شده است. اصلاً رئالیسم با جادو جور در نمی آید. ترکیب پارادوکس و متناقض نمایی است. ولی نویسنده در همان داستان فضای خاصی ایجاد می کند و مخاطب آن ها را خوانده، لذت می برد، باور می کند و تاثیر هم می گیرد. این همان هنر نویسنده در ساخت جهان درونی داستان است.

چه طور می توانیم این تئوری ها را تدوین کنیم؟

دین این تئوری ها را داده است. این که چگونه این تئوری ها را به لباس مکاتب ادبی در بیاوریم وظیفه فلاسفه است. نویسنده و شاعر می تواند اصول زیبایی شناسی را تبیین و تدوین کند. تبیین اصول زیبایی شناسی و مبانی اش، به عهده ی فیلسوف است. منتهی فیلسوفی که با هنر آشنا باشد و مابقی اش به عهده ی منتقد و پژوهشگر است. البته طی این سی و چند ساله در این زمینه کارهای بسیاری انجام شده است؛ ضمن اینکه ما از دو پشتوانه ی عظیم برخورداریم؛ اولی هنری است که در بدایت خودش

در صنعت و علوم تجربی، بشر مدام در حال پیش رفتن است، اما در علوم انسانی همیشه پیش نمی رود و بعضی وقت ها عقب تر هم می رود، چون به هر حال خصوصیات عام انسانی یک خصوصیت مشترک است و خیلی هم با زمان تغییر نمی کند.



هیچ کس نگفته شما بیاید دقیقاً مثل هزاران سال پیش شعر بگوید و هیچ منع شرعی هم وجود ندارد. امروز ذائقه تغییر کرده، طور دیگری می پسندد، پس باید طور دیگری هم نوشته شود.

حکومت دیکتاتوری است. در حکومت‌های دیکتاتوری باید پرهیز کنی از اینکه به حکومت منتسب شوی. اما در کشوری که پس از مبارزه و زندان رفتن‌ها و شهید دادن‌ها، نظامی را روی کار آورده‌اید که نظام خودتان است، انتساب به آن نظام را باید افتخار دانست و جدایی از آن را ننگ. باید از این افراد پرسید، تعریف شما از حکومتی نوشتن چیست؟

در نظامی که مبتنی بر آراء مردم است، معنی این حرف‌های کلیشه‌ای این است که انسان، مردم خودش را قبول نداشته باشد. حال در این انتخاب‌ها بنا به رسم دموکراسی، همیشه احتمال اشتباه هست. به هر حال زمانی رای می‌دهید و فردا ممکن است رأیتان بد دربیاید. باز قانونی برای جلوگیری از آن وجود دارد. ممکن است مسئولی اشکالات دیگری داشته باشد که طبق قانون با او برخورد می‌کنند. در غرب، کسی ننگی ندارد که به حکومت منتسب شود، با اینکه رژیم‌های آنان را سرمایه‌دارهای جهانی می‌چرخانند.

نکته دوم این که، حکومتی نویسی حتی در شکل خوبش، این است که آدم پول بگیرد و بر اساس سفارش، کار بنویسد. برای کدام یک از کتاب‌های ما با ما قرارداد سفارش نوشته‌اند؟ به جز یک تعداد کتاب‌هایی که مربوط به دفاع مقدس است و با بعضی از نویسندگان قرارداد بستند. همان‌ها که اتفاقاً حالا خرخشان از پل گذشته، وضع مالی شان خوب شده و دیگر آرام آرام ابراز تبری می‌جویند و می‌گویند فلانی‌ها حکومتی هستند و ما نیستیم. من خودم تا به امروز هیچ داستانی را با هیچ جایی قرارداد نبسته‌ام که براساس آن بنویسم. پژوهش ادبی هم جزو کار رسمی من است. عضو هیئت علمی جایی هستم و وظیفه دارم سالی یک کتاب پژوهشی بنویسم و تا به حال نشده یک کلمه را به میل مسئولی تغییر بدهم؛ مگر با این استدلال که از نظر ادبی و علمی غلط باشد.

اصلاً یکی از اصول اصلی در نقد نو، این است که شما با اثر کار داشته باشید نه با نویسنده. هر منتقدی که در نقدش از خود نویسنده و از نیت و انگیزه صحبت کند، خلاف اصول نقد عمل کرده. شما می‌دانید ادبیات شعری ما که الان به آن افتخار می‌کنیم، بخش عمده‌اش با پشتیبانی دربار‌ها نوشته و ماندگار شده است. در گذشته که چیزی به نام چاپ و حق التألیف نبوده، بلکه باید یک پادشاه و یا ثروتمندی پیدا می‌شد تا بتواند پشتیبان و حامی شاعران برای گذران زندگی آنها باشد، و اگر آن حمایت‌ها نبود ما الان این ادبیات غنی را نداشتیم.

که تحریف هم نشده است. این که، انسان چه موجودی است، چه خصوصیتی وجود دارد، چه بکند و چه نکند. هنرمندان باید این مسائل را با مسائل روز در آمیزند و به شکل هرچه قابل پذیرش‌تر برای نسل امروز بیان کنند در این هیچ تردیدی نیست. یعنی ما باید مدام در حال تلاش، فعالیت، بحث، گفتگو و کشف و بیان باشیم. هیچ کس نگفته شما بیاید دقیقاً مثل هزاران سال پیش شعر بگوید و هیچ منع شرعی هم وجود ندارد. امروز ذائقه تغییر کرده، طور دیگری می‌پسندد، پس باید طور دیگری هم نوشته شود. تا آنجا که مبنای برخورد نکند، هیچ اشکالی ندارد. فقط باید این نکته را مدنظر داشت که پشت تمام مکاتب ادبی و هنری غرب، فلسفه‌ای خوابیده است. اساس عمده این مکاتب هم، یکی اومانیزم است و دیگری سکولاریسم. این دو، در همه مکاتب تعبیه شده، منتهی علنی بیان نمی‌شود. در بحث شخصیت پردازی، اینها را به شما تلقین می‌کنند، بدون اینکه متوجه باشید. در بحث پیرنگ، تلقین می‌کنند با تعبیری فنی. توجه به این نکته مهم است تا در دامها نیفتیم و ناخواسته مارکسیستی و یا اومانیزستی ننویسیم. در حالی که فکر می‌کنیم اسلامی می‌نویسیم. ما باید در این مسئله دقت کنیم و گرنه، ما می‌توانیم از تمام مکاتب ادبی که تضادی با مبانی فکری ما ندارند، نکاتی را گرفته و بهره ببریم.

بسیاری از نویسندگان ما تصور می‌کنند که اگر به ادبیات دینی پردازند، معنی اش دولتی نویسی است و برعکس، اگر نقصی در مفاهیم دین وارد کنند، نوعی جسارت و روشنفکری محسوب می‌شود. لذا یا اصلاً به سراغ ادبیات دینی نمی‌روند و یا نگاه ضد دین را در آثارشان ترویج می‌دهند. فکر می‌کنید به جز محدودیت‌هایی که ارشاد در مجوز دادن به این آثار اعمال می‌کند و یا نقدهای محتوایی که فقط این وضعیت را تشدید می‌کنند، راه درمان چیست؟

سوال خوبی است. علت و ا دادن‌هایمان، این است که هنوز از درون، مبانی ایمانی مان محکم نیست. یعنی اگر کسی به آنچه که می‌نویسد و می‌بیند، قلباً معتقد باشد، هرگز تن به تأثیر این تلقینات نمی‌دهد. این عمده‌تاشی از نرسیدن به یقین لازم و مبانی عقیدتی است. روزگاری امام (ره) فرمودند که اگر من به این نتیجه برسم چیزی صحیح است و اگر همه دنیا جلو من بایستند و بگویند غلط است، باز هم من از حرفم بر نمی‌گردم. اگر انسان به این مرحله رسید، معلوم می‌شود به یقین رسیده. این نکته اصلی است. نکته بعدی این است که افرادی که این حرف‌ها را می‌زنند، با عرض پوزش، آدم‌های بسیار بی‌سوادی هستند که نه ادبیات را درست می‌شناسند و نه فلسفه را.

حرف‌های کلیشه‌ای را طوطی‌وار تکرار می‌کنند که مال